

به مناسبت انتشار

مجموعه‌داستان «بنی آدم»

دولت‌آبادی

در غیاب پدر



«**نادر شهریوری (مدقی)**»

پدر که منبع اقتدار - قدرت مشروع- است، بنیان خانواده از هم می‌پاشد. «در پی فضای سرشار از تهدید مداوم و همیشگی گرسنگی و درماندگی، جایی که تک‌تک افراد خانواده، تنها به کمک غریزه ادامه بقا به حیات خود ادامه می‌دهند... یک بار دیگر شخصیت‌های دولت‌آبادی به دو دسته تقسیم می‌شوند: آثانی که در روستا ماندگار می‌شوند و آثانی که یگانه راه چاره را در ترک خانه و کاشانه می‌بینند تا شاید از این طریق بتوانند نان خود را در نقطه‌ای دیگر (مهاجرت) به‌دست آورند.»^۱ «نام پدر» به‌عنوان تک مرکز اقتدار و انسجام، اگرچه کارکردی محدودکننده و تجویزی دارد و به‌یک تعبیر «امر و نهی» در آن مستتر است اما درعین‌حال منبع مشروعیت و معنادهی به اعضای خانواده نیز است. در «جای خالی سلوج»، پدر به‌عنوان نقطه اتکا و علت وجودی عمل می‌کند، یعنی تا مادامی که وجود دارد و امید به آمدنِش است می‌توان به زندگی ادامه داد. جز این یعنی آن‌گاه که دیگر امید به بازگشتش نباشد روستا جای ماندن نیست و باید از آنجا مهاجرت کرد. «ویرانی و پیرشانی از همه‌سو، دیگر جای ماندن نیست.»^۲

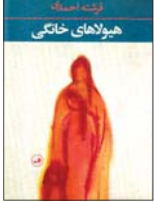
پدر مقتدر و انسجام‌دهنده تا مدت‌های طولانی در آثار دولت‌آبادی زنده می‌ماند و به حیات خود ادامه می‌دهد، اما «پدر» را باید به‌عنوان «مفهوم» در نظر گرفت. در این‌صورت مفهوم «پدر» در مصادیق و تنوعات گوناگون امکان بروز پیدا می‌کند. مثلا هنگامی که دولت‌آبادی از ارزش‌های جهان‌شمول در زندگی و ادبیات سخن می‌گوید می‌توانیم آن را مصداقی دیگر از حضور پدر در نظر آوریم. این کار درک موضوع را ساده‌تر می‌کند. مثلا تا دوره‌هایی طولانی تلقی دولت‌آبادی از مقوله «رمان چیست» و «موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی» «دقیقا زرد سایه حضور پدر تبیین و توجیه می‌شود. دولت‌آبادی در مصاحبه‌ای (۱۳۶۹) می‌گوید: ... پس ارزش‌های عام انسانی وجود دارد که نویسندگان در مورد آن ارزش‌ها متحدالقول هستند، حتی اگر زبان یکدیگر را ندانند... وقتی می‌گویم خود ادبیات یعنی تک تمام ارزش‌های مطلوب انسانی در راستای منافع انسان و بهبودی و بهروزی او که در آن مستتر است. من برای این قلم می‌زده‌ام و می‌زنم.» منظور دولت‌آبادی از ارزش‌های عام جهان‌شمول یعنی همان چیزهایی که به زندگی معنا و انسجام می‌دهند؛ یعنی یکی از مصادیق اقتدار پدر. در اینجا «ارزش‌های عام جهان‌شمول» نقش پدر را ایفا می‌کنند. زمانه تغییر می‌کند، دولت‌آبادی آن را درمی‌یابد، اما در عین‌حال زمان می‌برد تا جوهر دوران در جان هنرمند ته‌نشین شود. «... خلق صمیمانه و حقیقی یک اثر منوط است به اینکه جوهر دورانی‌اش در حال هنرمند ته‌نشین شده باشد.»^۳ در ۱۳۸۲ دولت‌آبادی رمان «سلوک» را می‌نویسد. از یک نظر این رمان با رمان‌های دیگر او فرق می‌کند. زمانه‌ای است که خواننده شانه‌های تغییراتی اساسی را در دولت‌آبادی پیدا می‌کند. در «سلوک» اگرچه دولت‌آبادی کماکان به ایده‌های خود، به «پدر» و «مهاجرت» - هرچند این‌بار از کشوری به کشور دیگر- وفادار می‌ماند، اما فضای رمان ماهیتا متفاوت است. به‌تدریج «پدر» از نقش کلاسیک خود فاصله می‌گیرد

و در پی آن اقتدارش را از دست می‌دهد. گو اینکه قهرمان داستان در جست‌وجوی پدر بی‌تاب است اما پدری که او آن را در وهم و واقعیت دنبال می‌کند، دیگر پدری واقعی نیست بلکه متزلزل است. در «چشم‌اندازی» - جهان، جهان چشم‌اندازها شده است- که قیس از آنجا به تصویر پدر می‌نگرد؛ فی‌الواقع جز شیخ چیزی نمی‌بیند. پدر قیس چه موجود و چه ناموجود دیگر اقتداری ندارد. گو اینکه قیس هنوز در حال‌هوای نسل «کلیدر» - نسل آرمانی- همچنان «تخکم پدر» را دوست می‌دارد، اما با واقعیت تلخ روبرو می‌شود و آن اینکه دیگر پدر بر تحکم و اقتداری ندارد، بلکه چیزی شبیه به خود اوست. این حس البته مایه آرزوگی و سرخوردگی‌اش می‌شود. «یک حس گنگ و ناپیدا، یک گره قدیمی در روح، پرتویی از آن حس کهنه آزارش می‌داد. آیا قیاس ناخودگاه خستگی و دل‌آرزوگی پدر فرسودگی با سرشاری و جوانی او یکی از انگیزه‌های آزارنده نبود؟» «بنی آدم» (۱۳۹۴) آخرین مجموعه‌داستان دولت‌آبادی است. این مجموعه شامل شش داستان کوتاه است. فضایی که دولت‌آبادی در این مجموعه پی می‌گیرد، فضای واقع‌گرایانه امروزی و خاکستری است. در «بنی آدم»، دولت‌آبادی در پی آن نمی‌رود که فضایی به‌وجود آورد تا خواننده ناگزیر از عشق به آنان، عشق به قهرمان‌هایش شود. چون دیگر «قهرمانی» وجود ندارد. در «بنی آدم» خواننده هیچ سیمپاتی و حتی همدلی با شخصیت‌های داستانی ندارد، زمانه زمانه سردی است. دولت‌آبادی نام این زمانه را دوره مدرن می‌نامد و استدلال می‌کند که «دوره مدرن است، دیگر بنی آدم نمی‌رود که فضایی به‌وجود آورد تا خواننده ناگزیر از عشق به آنان، عشق به قهرمان‌هایش شود. چون دیگر «قهرمانی» وجود ندارد. در «بنی آدم» خواننده هیچ سیمپاتی و حتی همدلی با شخصیت‌های داستانی ندارد، زمانه زمانه سردی است. دولت‌آبادی نام این فاصله آن زمانی است که طی آن دولت‌آبادی - از مهم‌ترین نویسندگان معاصر ما- از رمانتیسم «سنتیش قهرمان» و قبل از آن رمانتیسم روستایی به رئالیسم طی طریق می‌کند. دولت‌آبادی در این دوره دیگر از ارزش‌های جهان‌شمول فاصله می‌گیرد. در رئالیسم «بنی آدم» بی‌انگیزگی، تنهایی، بیگانگی و فی‌الواقع غیبت پدر دیده می‌شود؛ زمانه زمانه سردی است زیرا منافع شخصی جای ارزش کلی را گرفته است. «چوب خشک بلوط، یکی از شش داستان «بنی آدم» است. مقصود از چوب خشک بلوط، پدری سالخورده است که فرزندانش می‌خواهند او را کنار تخته‌سنگی بگذارند تا بمیرد. لابد دیگر منفعتی ندارد؛ گفتند زیاد دومی نمی‌آورد. تا هنوز شب نرسیده باشد، خودش می‌میرد»^۱ «تک‌مرکز» کانونی که زمانی فرزندانش حاضر بودند به پایش قربانی شوند چوب خشک بلوط شده است. اکنون پنج فرزند وی هر یک خود به تک‌مرکزی‌ها مجزا بدل شده‌اند که جز به «خود» به چیز دیگر فکر نمی‌کنند. آنان «چشم‌اندازهای» خودشان را دارند. دولت‌آبادی به اختصار اما به زیبایی از عهده چنین

مروری بر «هیولاهای خانگی» فرشته احمدی

مانداب زندگی

سابق شهرک سایتی راه انداخته و عکسی گذاشته بود از سی سال پیش شهرک، زیرش هم عکسی بود مال همین اواخر، بعد از زلزله. «توی همان سایت ثبت‌نام کردیم». حالا هزارو پانصد نفر آمده بودند تماشا. اخبار استانی هم این تصاویر را نشان داده بود. دم میدان پارچه‌ای نصب شده بود: «پاران قدیمی به شهر آرزوها خوش آمدید.» ساکنان قدیمی شهری منحوس و زلزله‌زده گردهم آمده بود «تا یکدیگر را تماشا کنند.» همین گردهمایی راوی را به گذشته و خاطراتش کشانده بود. «هری همیشه گم می‌شود»، «مراقب افسانه‌ای اسب‌ها»، «گوران»، «کینه‌ورزی از سر ادای وظیفه»، «آزمون زندگی در کنار رودخانه کن» و «مانداب» دیگر داستان‌های این مجموعه‌اند. «مانداب»، بنوعی با داستان اول و آخر مجموعه مرتبط است. راوی در این داستان همچون داستان نخست از شهری سیاه نیستند. قهوه‌ای‌اند. داستان «اشباح تابستانی» روایت ساکنان شهرک منحوسی است که حتی در زمان آبادانی‌اش در هیچ نقشه‌ای وجود نداشته «چه برسد به بعدها که از روی زمین محو شد». یکی از نوجوان‌های



ادبیات

پیشانی نوشت

«اینس با آن شکم بزرگش میان دو لنگه باز در رو به حیاط نشسته بود. تنش الو داشت، سرمای بیرون که به داغی تنش می‌نشست خوشش می‌آمد. یاهای ورم‌کرده‌اش را دراز کرده بود، طبق سبزی را گذاشته بود بینشان و بلندبلند حرف می‌زد. شب چهارشنبه‌سوری که بدون ترشه‌تره و دست‌بیج ماهی نمی‌شود. سدرقیه و ربابه هم حکماً رفته‌اند بازار. آخر به زبانم نیامد به ربابه بگویم بری من هم تاره گمچ بخرد. اصلاً خوب شد نگفتم. هر دستی که سبک نیست. مستاجر‌ها هیچ‌کدام نبودند، نه خودشان نه بچه‌های قدونیم‌قدشان. بچه‌ها را دختر و پسر مثل اینس فرستاده بودند و برد. الهی انسام سفیدبخت شود؛ بودند با قبل‌والاشان خانه را روی سرشان می‌گذاشتند...» اینها جملات ابتدایی داستان «پیشانی‌نوشت» از مجموعه داستان «زرد کادمیوم و داستان‌های دیگر» نوشته مرسلده کسروی است. این مجموعه شامل یازده داستان کوتاه است که عناوینشان به‌ترتیب عبارت است از: «راه»، «کارشناس»، «محبوبه‌های شب»، «واحد سیزدهم»، «وروره»، «بازار چینی‌ها»، «پیشانی‌نوشت»، «زرد کادمیوم»، «اتفاق آخری»، «داستان آن گوی» و «سپیده». ویژگی مشترکی که در بیشتر داستان‌های این مجموعه دیده می‌شود مسائل زان در جامعه امروزی است. اگرچه فضای قصه‌ها متفاوت از یکدیگر است اما محور اصلی قصه‌های این مجموعه مشکلات و دغدغه‌های انسان‌های مختلف است. به عنوان مثال در «اتفاق آخری» و «سپیده» ویژگی مشترکی که در بیشتر داستان‌های این مجموعه دیده می‌شود مسائل زان در جامعه امروزی است. اگرچه فضای قصه‌ها متفاوت از یکدیگر است اما محور اصلی قصه‌های این مجموعه مشکلات و دغدغه‌های انسان‌های مختلف است. به عنوان مثال در «اتفاق آخری» و «سپیده» ویژگی مشترکی که در بیشتر داستان‌های این مجموعه دیده می‌شود مسائل

روایتی از سر کنجکاوی هربار تصمیم می‌گیرد به بهانه‌ای سر صحبت را بر مرد بارانی‌پوش باز کند اما هربار این کار صورت نمی‌گیرد، تا آنکه سرانجام بر اثر ناهمی‌ای که مرد بارانی‌پوش به صندوق پستی راوی می‌اندازد - چون می‌خواهد از آن شهر برود- راوی درمی‌یابد که مرد بارانی‌پوش جز زندانبانش فرد دیگری نبوده است. او در تمام این مدت دوست داشته‌است با خرچنگ - نامی که زندانبان به زندانی داده بود- صحبت کند؛ به کافه‌ای برود، از آنجا به همین‌طور از آن بانوی گرامی که زن محترمی بود - مادر راوی- بگویند و همین‌طور از تک‌تبع‌زیلت که زندانبان هنوز نفهمیده که چطور زندانی آن را با خود به سلول برده است، مگر چه «اتفاقی می‌افتد، اگر این ملاقات انجام گیرد؟ به پدر» بازگردیم، تک‌مرکزی که منبع اقتدار بود یا حتی به قهرمان - یکی از مصادیق پدر- که خود به‌مثابه یک «اتفاق» بود و نیک و بد از او نشئت می‌گرفت. وقتی دولت‌آبادی می‌گوید، زمانی بنی آدم برای یکدیگر می‌مردند، شاید اشاره به آن دوره دارد اما اکنون بنی آدم برای هم نمی‌میرند. زمانه، زمانه تردید است و به همین‌دلیل «اتفاقی نمی‌افتد». راوی اگرچه ابتدا تصمیم داشت نامه را پاره کند اما مرد است. «خلاف تصمیمی که در خیابان گرفته بود، دیگر نمی‌تواند نامه را پاره کند و نتیجه‌اش مرد نمی‌تواند بیندازد دور.»^۱

پی‌نوشت‌ها:

۱ «رمان چیست» و «موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی»،

محمود دولت‌آبادی ۱، «کلیدر»، محمود دولت‌آبادی

۲ «بیست‌سال با کلیدر»، محمد بهارلو ۴،۳، «رمان، درخت هزاربیشه»، کنایون شهیرراد، ترجمه آذین حسین‌زاده

۳، ۷، ۵ «محمود دولت‌آبادی»، امیرحس چهل‌تپ ۶، «انسان پیرامونی»، دولت‌آبادی ۸، «سلوک»، دولت‌آبادی

۹، مصاحبه با دولت‌آبادی

۱۰، ۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه

۱۱، ۱۲ «بنی آدم» محمود دولت‌آبادی، نشر چشمه